

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال یازدهم، شماره‌ی چهل و چهارم، تابستان ۱۳۹۹، صص ۹۷-۱۲۱
(مقاله علمی - پژوهشی)

تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش)

محمد رضا معلمان^۱، سهراب یزدانی مقدم^۲
داریوش رحمانیان کوشکی^۳، عطاءالله حسینی^۴

چکیده

در طول تاریخ معاصر ایران مفهوم ناسیونالیسم در قالب‌های گوناگون با فراز و نشیب‌هایی به حیات خود ادامه داده است. این مفهوم در قالب گفتمان «ناسیونالیسم لیبرال» پیش از انقلاب مشروطه مفصل‌بندی و در طول این دوره هژمونیک شد. با تشکیل حکومت رضاشاه، نهاد آموزش و پرورش در فضای گفتمانی حکومت قرار گرفت. این فضا به گفتار و رفتار سوژه‌های درون این نهاد شکل می‌داد؛ به همین دلیل قدرت حاکم برای تحکیم و توجیه پایه‌های حکومت و برجسته ساختن خود و به حاشیه راندن گفتمان‌های غیر در کتاب‌های درسی رسمی تاریخ، از گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا استفاده کرد. یکی از روش‌های بررسی و مطالعه‌ی رخدادهای تاریخی، روش تحلیل گفتمان است. این پژوهش بر مبنای نظریه‌ی تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، در پی پاسخ به این پرسش است که مفصل‌بندی، مفاهیم و فرایند هویت‌یابی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ چاپ وزارت معارف در دوره‌ی رضاشاه چگونه بوده است؟ با بررسی کتاب‌های درسی تاریخ چاپ وزارت معارف دوره‌ی رضاشاه، مشخص

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران
(rezamoaleman@yahoo.com)

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) (sohrab_yazdani_78@yahoo.com)

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران (rahmanian@ut.ac.ir)

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی (a_hassani@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۸، تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

شد که مفاهیم و مؤلفه‌های گفتمان ناسیونالیسم لیبرال، پیرامون دال مرکزی ملت ایران مفصل‌بندی شده و در رقابت با گفتمان حاکم به حیات خود ادامه داده است. واژه‌های کلیدی: تحلیل گفتمان، ناسیونالیسم لیبرال، رضاشاه، کتاب درسی تاریخ

مقدمه

در طول تاریخ، رابطه‌ی قدرت سیاسی و تاریخ‌نگاری بیشتر یک‌سویه بوده و قدرت برای توجیه اقدامات و منشأ حقانیت خود، از تاریخ‌نگاری استفاده کرده است. کتاب‌های درسی تاریخ به عنوان یکی از عرصه‌های تاریخ‌نگاری، همواره محل توجه قدرت‌ها بوده است. در ایران تا پیش از تأسیس نهاد جدید آموزش و پرورش، به کتب درسی توجه چندانی نمی‌شد. این وضعیت از اواسط دوره‌ی قاجار، تحت تأثیر عوامل مختلف شروع به تغییر کرد. با تشکیل حکومت رضاشاه، تمرکز و نظارت قدرت مرکزی بر حوزه‌های مختلف کشور گسترده شد. در مسیر ملت‌سازی و تحکیم پایه‌های قدرت، آموزش و پرورش جایگاه ویژه‌ای یافت؛ تعلیم و تربیت دولتی گسترش پیدا کرد، شمار مدارس دولتی و دانش‌آموزان چند برابر و تدوین کتاب‌های درسی تاریخ وزارت شد. با این تدابیر حکومت موفق می‌شد اندیشه‌ی پرورش‌یافتگان نهاد تعلیم و تربیت را هدایت کند. به همین منظور در سال ۱۳۰۷ برابر مصوبه‌ی هیئت وزیران، تألیف و چاپ کتاب‌های درسی ابتدایی در انحصار دولت قرار گرفت. درس تاریخ از سال دوم تا چهارم ابتدایی کتاب مستقلی نداشت و دانش‌آموزان هر پایه، تمام دروس را در قالب یک کتاب آموزش می‌دیدند. در سال ۱۳۰۹ برای پایه‌ی پنجم و ششم ابتدایی، کتاب مستقل تاریخ/ایران برای تدریس در سال پنجم و ششم/ابتدایی نوشته‌ی غلامرضا رشیدی یاسمی به چاپ رسید. در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۱۷ هیئت وزیران با تصویب اساسنامه‌ای، نگارش کتب دبیرستان را در انحصار دولت قرار داد. به این منظور گروهی از استادان و دبیران که پیشینه‌ی تألیف و تدریس داشتند، به عضویت کمیسیون تهیه و چاپ کتب درسی برگزیده شدند تا مقرراتی برای تدوین کتب درسی وضع کنند. وزارت فرهنگ تدوین کتاب‌های تاریخ سال اول تا سوم دبیرستان را به عبدالحسین شیبانی، غلامرضا رشیدی‌یاسمی، نصراله فلسفی، رضا زاده شفق و

حسین فرهودی واگذار کرد. حکومت کوشید مفاهیم و مؤلفه‌های گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا را در لابه‌لای کتاب‌های درسی تاریخ به دانش‌آموزان تعلیم دهد، اما از آنجا که نویسندگان این کتب تفکرات متفاوتی داشتند، گفتمان‌های مختلفی در کتاب‌های درسی نمود پیدا کرد. در این کتب، گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا به عنوان گفتمان غالب تقویت می‌شد و گفتمان‌های دیگر با گفتمان حاکم به رقابت پرداختند. درباره‌ی قدرت و تاریخ در کتب درسی تاریخ دوره‌ی رضاشاه پژوهش‌هایی انجام گرفته است که بر گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا تمرکز کرده‌اند. در این پژوهش با رویکرد بینارشته‌ای و روش توصیفی - تحلیلی، بر مبنای نظریه‌ی تحلیل گفتمان «ارنستو لاکلاو» و «شان‌تال موفه»، کتب درسی تاریخ دوره‌ی پهلوی اول بررسی شد. هدف از این واکاوی شناخت ماهیت گفتمان ناسیونالیسم لیبرال جامعه‌ی پهلوی اول و رقابت آن با گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا است.

مؤلفه‌ها و مفاهیم اصلی نظریه‌ی تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه

۱. گفتمان

واژه‌ی گفتمان (discourse) از واژه‌ی فرانسوی (discours) و واژه‌ی لاتین (disseurs-us) به معنی گفت‌وگو، محاوره و گفتار گرفته شده است (مک‌دائل، ۱۳۸۰: ۱۰). بنیان نظریه‌ی تحلیل گفتمان بر این اصل استوار است که نوع و شیوه‌ی سخن گفتن ما در ایجاد و تغییر هویت‌ها، فرایندها و روابط اجتماعی نقش دارد و آنها را برای ما معنی‌دار می‌کند (مقدمی، ۱۳۹۰: ۹۵). بر مبنای تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، هر عملی که میان عناصر مختلف ارتباط ایجاد کند و هویت آنها را تغییر دهد، مفصل‌بندی و کلیتی که در نتیجه‌ی عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود، گفتمان نام دارد (Laclau and Mouffe 1985: 105)؛ لاکلاو و موفه، ۱۳۹۳: ۱۷۱).

فردینان دو سوسور، بنیان‌گذار زبان‌شناسی، رابطه‌ی میان زبان و جهان خارج را به صورت سه ضلع مثلث دال (واژه)، مدلول (تصویر یا مفهومی ذهنی از واقعیت) و مصداق (جهان خارج) می‌داند. برای یک مدلول در زبان‌های مختلف دال‌های متفاوتی وجود دارد

(سلطانی، ۱۳۹۴: ۷۳)، چرا که نشانه تنها متشکل از دال و مدلول است و رابطه‌ی ذاتی میان نشانه و مصداق یا جهان خارج وجود ندارد و یک رابطه‌ی تصادفی است (سلطانی، ۱۳۷۷: ۱۵۶؛ هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۴-۱۶۵). هر نشانه‌ای که وارد گفتمان شود و در آنجا به واسطه‌ی عمل مفصل‌بندی با نشانه‌های دیگر پیوند بخورد یک وقته است (سلطانی، ۱۳۹۴: ۷۶). دال مرکزی نیز نشانه‌ای برجسته است که نشانه‌های دیگر تحت لوای آن نظم پیدا می‌کنند و به هم مفصل‌بندی می‌شوند (سلطانی، ۱۳۹۴: ۷۷). به معانی احتمالی نشانه‌ها که از گفتمان طرد می‌شوند، حوزه گفتمان‌گونی می‌گویند. در این حوزه نشانه‌هایی قرار دارد که از نظر معنایی چندگانگی معنایی دارند و عناصر نامیده می‌شوند (سلطانی، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۹؛ Laclau and Mouffe, 1985: 111؛ لاکلاو و موفه، ۱۳۹۳: ۱۸۲). هنگامی که معنای یک نشانه به صورت گسترده در افکار عمومی پذیرفته شود، هژمونیک می‌شود. با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان، کل آن گفتمان به هژمونی دست خواهد یافت (سلطانی، ۱۳۹۴: ۸۳). از نظر لاکلاو و موفه، هژمونی و ساختارشکنی دو روی یک سکه‌اند. هژمونی باعث نزدیک شدن یک دال به مدلولی خاص و ثبات نسبی معنای یک نشانه می‌شود، ولی ساختارشکنی با انتساب مدلول و معنایی متفاوت به آن دال، آن را باز تعریف می‌کند و هژمونی آن گفتمان را می‌شکند (سلطانی، ۱۳۹۴: ۹۵).

یک گفتمان هرگز قادر نیست به طور کامل تثبیت شود و تنها گفتمانی باشد که امر اجتماعی را ساختاربندی می‌کند. هر گفتمان همواره در نزاع و تقابل با سایر گفتمان‌هایی است که واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف و دستورالعمل‌های متفاوتی برای کنش‌های اجتماعی تدوین می‌کند (یورگنسن، ۱۳۹۳: ۷۹، ۸۹؛ سلطانی، ۱۳۹۴: ۹۴). گفتمان‌ها در نزاع با یکدیگر به دنبال برجسته کردن نقاط قوت و به حاشیه راندن نقاط ضعف خود و عکس آن برای رقیب‌اند تا هژمونی گفتمان خود را حفظ کنند و استمرار بخشند (مقدمی، ۱۳۹۰: ۱۰۴؛ کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، ۳۴۸)، گفتمان‌ها می‌کوشند نشان دهند توانمندی برون‌رفت از بحران را دارند و در مقابل گفتمان‌های دیگر، آینده‌ای ایده‌آل به سوژه‌ها ارائه می‌دهند که در آن خبری از مشکلات اجتماعی نیست (اسطوره‌سازی) (مقدمی، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۱۰۵؛ کسرای، ۱۳۸۸: ۳۵۳).

| تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) | ۱۰۱

مفهوم قدرت در نظریه‌ی لاکلائو و موفه وام‌دار مفهوم قدرت فوکو است. قدرت چیزی است که اجتماع را به وجود می‌آورد و مسئول خلق جهان اجتماعی و نحوه‌ی شکل‌گیری خاص آن است و امکان شکل‌گیری اشکال دیگر را منتفی می‌کند؛ یعنی هم مولد و هم بازدارنده است (سلطانی، ۱۳۷۷: ۱۵۹؛ یورگنسن و لوئیز، ۱۳۹۳: ۳۶-۳۷).

۲. ناسیونالیسم

واژه‌ی ناسیونالیسم از ریشه‌ی ناسیون (Nation) به معنی زاده شدن است و به گروهی از مردم گفته می‌شود که زادگاه یکسانی دارند (آصف، ۱۳۸۴: ۷۳؛ دایره‌المعارف ناسیونالیسم، ۱۳۸۳: ۷/۱؛ Heywood, 2017: 163). ناسیونالیسم به خودی خود یک جهان بینی کامل یا یک نظام ارزشی ارائه نمی‌کند، چراکه پذیرش آن به منزله‌ی داشتن برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی نیست. مفهوم ناسیونالیسم از ابتدای شکل‌گیری - حدود قرن سیزدهم میلادی - با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی هر جامعه در قالب‌های گوناگونی قرار گرفته است (کاتم، ۱۳۸۳: ۱۳). ناسیونالیسم لیبرال قدیمی‌ترین نوع ناسیونالیسم است که پیشینه‌ی آن به انقلاب فرانسه باز می‌گردد و تحت تأثیر عقاید روسو درباره‌ی حاکمیت مردم است که در قالب «اراده‌ی عمومی» بیان کرده است. بر اساس این دیدگاه ملت‌ها به لحاظ خودمختاری باهم برابرند و هیچ‌گونه تفاوتی میان آنها نیست، ملت‌ها همانند انسان‌ها با هم برابرند و حکومتی مشروع است که نماینده‌ی ملت باشد (Heywood, 2017: 177-178).

در انقلاب مشروطه‌ی ایران، گفتمان ناسیونالیسم لیبرال از نیروهای تأثیرگذار در تمام مراحل انقلاب بود. دغدغه‌ی اصلی این گفتمان، مبارزه با استبداد و خودکامگی حکومت بود. این گفتمان با الگو گرفتن از تجربه‌ی مغرب‌زمین، می‌خواست قدرت پادشاه را محدود و حق حاکمیت را به «ملت» واگذار کند (معظم‌پور، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۷). گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در تدوین قانون اساسی و متمم آن نیز بسیار تأثیرگذار بود. در قانون اساسی مشروطه، بر تفکیک قوا، تقسیم قدرت سیاسی، پاسخ‌گویی وزرا به مجلس، نحوه‌ی شکل‌گیری مجلس، ایجاد سیستم آموزش ملی، برابری در برابر قانون و تضمین حقوق و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی تأکید شده بود. این گفتمان خواهان دموکراسی پارلمانی به

سبک اروپا بود و از حقوق و آزادی‌های فردی از جمله حق مالکیت، حق رأی و آزادی اندیشه و آزادی بیان دفاع می‌کرد (ارجمند، ۱۳۸۳: ۹۹-۱۱۳). پیروان آن به تاریخ ایران و تمدن کهن‌اش بها می‌دادند. آنان عقب‌افتادگی ایران را به دو دلیل، استبداد سیاسی حکومت و مداخله‌ی بیگانگان می‌دانستند و چاره را در آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم، محدود کردن قدرت استبداد و استقلال سیاسی و اقتصادی ایران از قدرت‌های خارجی می‌جستند و بر خواست و اراده‌ی مردم تأکید داشتند (معظم‌پور، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۸).

شرایط و تحولات پس از انقلاب مشروطه، مسیر را برای تشکیل حکومت رضاشاه هموار کرد. با پیدایش دولت پهلوی با آن ویژگی‌ها که داشت، گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا در عرصه‌های مختلف از جمله در کتاب‌های درسی تاریخ رسمی مفصل‌بندی شد. قدرت حاکم از این گفتمان غالب در کتاب‌های درسی رسمی تاریخ، در جهت تحکیم و توجیه پایه‌های قدرت حکومت نوپای پهلوی استفاده کرد. در این کتاب‌ها شاه هسته‌ی مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا را تشکیل می‌داد و باستان‌گرایی، میهن‌پرستی، ستایش نژاد آریایی، تأکید بر تمرکز قدرت و فارسی‌نویسی، دال‌های وقته‌ای (دال موقت) بودند که درباره‌ی شاه مفصل‌بندی شدند (وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۳؛ اکبری، ۱۳۹۱: ۴۸-۵۵).

مفصل‌بندی مفاهیم «گفتمان ناسیونالیسم لیبرال»

گفتمان ناسیونالیسم لیبرال ایران پیش از مشروطه، از طریق تحصیل‌کردگان در غرب، غربی‌های شاغل در ایران، انتشار کتاب و روزنامه و... مفصل‌بندی شده بود و در جنبش مشروطه‌ی ایران تأثیر بسیار گذاشت. این گفتمان برای به دست آوردن برخی از اهداف خود، در دوره‌ی قدرت‌گیری رضاخان و ابتدای سلطنتش از وی حمایت کرد. در طی سلطنت رضاشاه با وجود تمام محدودیت‌ها، گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در رقابت با گفتمان حاکم به حیات خود ادامه داد.

۱. دال مرکزی

باورهای ناسیونالیسم لیبرال، تحت تأثیر نظرات روسو، در قالب حاکمیت و اراده‌ی مردم

| تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) | ۱۰۳

بیان می‌شد. همین‌طور به دفاع از آزادی‌های فردی، برابری افراد با یکدیگر، باور داشت و تنها حکومتی را مشروع می‌دانست که نماینده‌ی ملت باشد. این دال در گفتمان ناسیونالیسم لیبرال صاحب حق حاکمیت و انتخاب شمرده می‌شد؛ در عین حال برای ایجاد انسجام ملت یکپارچه و متحد، در قالب ملت دولت مدرن معنا می‌یافت و دال‌های دیگر در ارتباط با این مفهوم مفصل‌بندی می‌شدند. دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در نقطه‌ی مقابل دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا قرار داشت. گفتمان ناسیونالیسم لیبرال با تأکید بر ملت به دنبال نوعی مشروعیت‌بخشی از پایین به بالا بود و آرمان‌های خود را در قدرت و حقوق ملت جست‌وجو می‌کرد؛ در حالی که گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا آرمان‌های خود را در اقتدار شاه و تمرکز قدرت مرکزی می‌دید.

هسته‌ی مرکزی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ ملت ایران بود و واژگان مردم ایران، ایرانیان، ملت ایران و هموطنان در این کتاب‌ها بسامد بالایی داشت. تحقیقی که به روش تحلیل محتوا درباره‌ی تعدادی از کتاب‌های درسی این دوره انجام شده، پربسامد بودن این کلمات را در متون درسی روشن می‌کند (شکور قهاری، ۱۳۹۳: ۸۷). در کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان، ملت ایران واحدی یکپارچه توصیف می‌شود که آرزویش پیشرفت و سرافرازی ایران است: «پیش از صفویان بدبختانه رشته‌ی اتحاد و یگانگی ملت ما که در اساس وجود داشته از هم گسیخته بود. ما ایرانیان بطور کلی منسوب به یک ملت و یک نژاد بوده‌ایم و تمام ساکنین این خاک از فرات و دجله تا سیحون و جیحون دارای دین و عادات و رسوم و اخلاق مشترک بوده و جملگی خود را ایرانی می‌دانسته‌اند و علاقه قلبی بقدرت و ترقی میهن و سرافرازی ملت ایران داشته‌اند.» (شیبانی، ۱۳۱۹: ب: ۶۲)

۲. وقته‌ها

دال مرکزی ملت در نظام معنایی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال به دال‌های دیگر این گفتمان یعنی استقلال، آزادی بیان، آزادی دینی، میهن‌دوستی و مظاهر تمدن جدید غرب معنی می‌داد. باید توجه داشت که وقته‌های مفصل‌بندی شده در این گفتمان به همین وقته‌ها

محدود نمی‌شود، اما به دلیل مجال بحث مهم‌ترین آنها بررسی می‌شود.

۱.۲. میهن‌دوستی

حب‌الوطن در فضای گفتمانی ایران پیشینه دارد. این مفهوم به صورت دال‌های میهن‌دوستی و میهن‌پرستی بر مدلول‌های متفاوتی دلالت داشته است. در این دوره دال میهن‌پرستی (یکی از وقته‌های گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا) بیشتر در قالب مدلول وفاداری به شاه و هم‌سوئی با اهداف سلطنت تجلی کرد. از طرفی دال میهن‌دوستی در قالب مدلول وفاداری و دلبستگی به افتخارات ملی و فرهنگی مانند: تاریخ و تمدن، زبان، سنن، عادات، ادیان و... ظهور کرد (شیرازی، ۱۳۹۶: ۶۹۴؛ اشرف نظری، ۱۳۸۶: ۱۶۴؛ صدایی و صادقی، ۱۳۹۷: ۱۸۶؛ Ansari, 2003: 33). میهن‌دوستی یکی از وقته‌هایی بود که در این گفتمان مفصل‌بندی شد.

در کتاب دوم ابتدائی درس‌هایی به نام «وطن ما ایران است» و «وطن‌دوستی» آورده شده: «ایران وطن ما است... ایران خانه ما است هرکس باید خانه خودش را دوست بدارد ما هم ایران را دوست می‌داریم. درس می‌خوانیم هنر می‌آموزیم که بوطن خود خدمت کنیم» (۱۳۱۱: ۱۴۰) و در کتاب سوم ابتدائی نوشته شده است: «عزیزترین قطعات زمین برای ما ایران است... ما باید سرزمین ایران را که وطن ماست دوست بداریم و تا بتوانیم در آبادی آن کوشش کنیم.» (۱۳۱۶: ۵)

در کتاب درسی تاریخ سال اول دبیرستان ضمن شرح پیدایش خط میخی در سومر، از تلاش نیاکان ما در این کار یاد شده است: «چنانکه در تاریخ میهن خود ایران خواهیم دید نخستین بار ایرانیان از این علامتها الفبای صحیح ساختند.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۳۷/۱). همچنین به اهمیت تلاش در راه حفظ میهن اشاره و آداب و اخلاق دوره‌ی هخامنشیان چنین توصیف شده است: «بکسانی که در راه حفظ کشور خدماتی کرده بودند پادشاه‌های بزرگ میدادند.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۵۵/۲) و در بخش دیگری از کتاب نوشته شده: آریوبرزن «سردار دلیر ایرانی چون خود را در محصور دید با پنجهزار سوار بر سپاه مقدونی حمله برد و جمعی از ایشان را هلاک ساخت... ناگزیر بازگشته با دشمن بجنگ

پرداخت و آنقدر جنگید تا خود و تمام سربازانش بخاک افتادند و در راه میهن خویش جان سپردند» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۴۲/۲). این موضوع در کتاب درسی تاریخ سال سوم دبیرستان نیز چنین آمده است: «جهانگردان فرنگ همه از جنگاوری ایرانیان که اغلب سپاهیان پر زور عثمانی را با وجود مسلح بودن آنان با توپخانه از پا در می‌آوردند حیرت کرده و دلیری فرزندان میهن ما را بسیار ستوده‌اند.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۴۳) بنابراین فدا کردن جان در راه حفظ میهن ارزش بسیار بالایی داشت. در کتاب تاریخ سال دوم دبیرستان پیروزی بر دشمنان این سرزمین را از کارهای نیک پادشاهان برشمرده که باعث عظمت میهن ما شده است: «شاهنشاه ساسانی [شاپور اول] رو بمتصرفات روم نهاد... امپراطور روم که در این زمان والریانوس بود... با گروهی از سپاهیان‌ش گرفتار آمد... این واقعه از حوادث بسیار مهم تاریخ ساسانیان و موجب افزایش عظمت و شوکت میهن ماست.» (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۶) و در ادامه تأکید می‌شود: «خلاصه اینکه جانشینان شاپور اول هیچیک نتوانستند عظمت کشور را نگهدارند تا نوبت باین کودک [شاپور دوم] رسید و او مایه افتخار و قدرت میهن ما شد.» (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۱۰) در کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان، خیانت به میهن یکی از بزرگترین خیانت‌ها بیان شده است: «القاص میرزا برادر شاه طهماسب بواسطه رنجیدگی از برادر وظیفه‌ای را که نسبت بمیهن داشت فراموش کرد و از شرافت نفس و تکلیف آدمیت خود چشم پوشید و بدربار عثمانی پناه برد.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۳۰)

۲.۲. آزادی بیان

از دیگر نشانه‌های گفتمان ناسیونالیسم لیبرال آزادی بیان بود که در کتاب‌های درسی تاریخ پیرامون دال مرکزی ملت مفصل‌بندی می‌شد. آزادی بیان حقی طبیعی است که همه‌ی افراد به طور یکسان از آن برخوردارند و به موجب آن در بیان اندیشه و فکر خود تا جایی مجازند که موجب نقض حقوق دیگران و اصول ارزشی مورد احترام جامعه نشود.

در کتاب درسی تاریخ سال سوم دبیرستان، آزادی بیان یکی از ویژگی‌های مهم تمدن غرب معرفی شده است: «طرز حکومت، بر اثر نشر افکار فیلسوفان قرن هجدهم اروپا و

انقلاب بزرگی که در فرانسه روی داد در طرز حکومت تغییر اساسی پدید آمد. باین معنی که در هر کشور مردم بوسیله انتخاب نمایندگان حکومت را بدست آوردند و امتیازاتی که از پیش میان طبقات مردم وجود داشت از میان رفت و همگی در مقابل قانون مساوی گشتند. همچنین آزادی یافتند که افکار و عقاید خود را در آنچه بصلاح کشور و ملت است بوسیله‌ی سخنرانی و روزنامه نگاری منتشر سازند. بعلاوه در این عصر است که حس ملیت یعنی هم نژادی و هم زبانی برانگیخته شد و هر ملتی سعی کرد که نیروی مادی و معنوی افراد خود را یکی ساخته در کشور موروثی و اجدادی خویش حکومت و زندگی مستقلی ترتیب دهد.» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب: ۲۰۰) این توضیح بدان معنی است که ملت حق آزادی بیان دارد و در سایه‌ی این حق می‌تواند کشور خود را بسازد.

۳.۲. استقلال

در گفتمان ناسیونالیسم لیبرال مفهوم استقلال به معنی کوتاه کردن دست دول خارجی از امور داخلی ایران بود و پیرامون دال مرکزی ملت مفصل‌بندی می‌شد. تاریخ دوره‌ی قاجار گویای مداخله و نفوذ بیگانگان در امور داخلی ایران است. این مداخلات به ویژه از جانب دو کشور روس و انگلیس انجام می‌شد؛ به همین دلیل یکی از مهم‌ترین وقته‌های این گفتمان جلوگیری از نفوذ و مداخله‌ی بیگانگان و حفظ استقلال ایران بود.

در کتاب‌های درسی تاریخ این دوره، سلسله‌ی قاجار عامل از بین رفتن استقلال ایران و وابستگی کشور به دولت‌های خارجی بیان می‌شود. در کتاب تاریخ سال پنجم و ششم نوشته شده است: «از اوایل عهد قاجاریه بعضی از دول خارجی در ایران نفوذ پیدا کرده و برقابت و دشمنی یکدیگر کارهایی میکردند که همه برای کشور ما زیان‌آور بود عاقبت روس و انگلیس با هم سازش کردند و در ۱۹۰۷ میلادی قراردادی برای تقسیم ایران بستند که ولایات شمال از روس و ولایات جنوبی از انگلیس باشد.» (رشیدیاسمی، ۱۳۱۶: ۱۲۱) همچنین در کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان اشاره شده است: اعطای کاپیتولاسیون به روسها در ترکمن‌چای و دیگر دول خارجه در دیگر قراردادها «تقریباً اختیار محاکمه از دست مأمورین دولت ایران سلب میشد و بنابراین استقلال قضائی دولت ایران محدود

| تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) | ۱۰۷

گردید... خارجیان را بکلی بر ایرانیان مسلط کرد.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۱۵۵) در ادامه درباره‌ی شکل‌گیری نیروی قزاق ذکر شده است: «چنانکه روسها اسباب فراهم آوردند که در ایران قزاقخانه تأسیس شود یعنی دست سوارانی از ایرانیان که بلباس نظامی شبیه بلباس قزاقهای روس ملبس باشند و زیر دست سرکرده‌های روسی تعلیم نظامی بگیرند. این فقره کم‌کم عامل بزرگی برای تسلط روسها در کشور گردید.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۱۶۹)

در کتاب‌های درسی تاریخ پادشاهان صفوی در برابر قاجارها، بیگانه‌ستیز معرفی می‌شدند، چرا که بیگانگان را شکست دادند و استقلال ایران را احیاء کردند. در کتاب تاریخ سال پنجم و ششم چنین آمده است: «شاه طهماسب از پادشاهان بزرگوار صفوی است که وطن ما را از هجوم بیگانگان محفوظ داشته است.» (رشیدیاسمی، ۱۳۰۹: ۹۱؛ ۱۳۶۱: ۹۴) و در جای دیگر تأکید شده: «شاه عباس راضی نمیشد که بیگانگان در خاک ایران قدرتی داشته باشند پس لشکر بساحل خلیج فارس فرستاده پرتغالیان را مغلوب و امیر البحرشان را اسیر کرد.» (رشیدیاسمی، ۱۳۰۹: ۹۴؛ ۱۳۶۱: ۹۷)

۴.۲. آزادی دینی

آزادی دینی از پایه‌های اصلی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال بود و دولت موظف بود آزادی مردم را در پیروی از آیین مذهبی و انجام دادن عبادات، بدون محدودیت، تبعیض و مجازات تضمین کند. این اندیشه در غرب از دوره‌ی رنسانس ترویج شد و در انقلاب کبیر فرانسه گسترش پیدا کرد. این دال پیرامون دال مرکزی ملت مفصل‌بندی می‌شد.

در کتاب‌های درسی تاریخ، آزادی دینی پیروان دیگر مذاهب، به نشانه یکی از ویژگی‌های دوران عظمت تاریخ ایران - در دوران ایران باستان و ایران اسلامی - معرفی می‌شد. در کتاب تاریخ سال اول دبیرستان درباره‌ی آزادی دینی سلسله هخامنشی این گونه نوشته شد: «کوروش یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان است... رفتار او با ملل مغلوب نیز کمتر در عالم نظیر داشته است. با عقاید دینی ملل کاری نداشت و بمقدسات ملی دیگران بدیده احترام مینگریست. معابد ملل مغلوب را میساخت و شهرهائی را که بدست جنگجویان پیش ویران شده بود آباد میکرد.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۱۷/۲) و ذکر شد: داریوش

دستور داد «گاو آپیس تازه‌ای با علامات مخصوص پیدا کنند همچنین برای آمون خدای مصر معبدی ساخت و چون بمعابد مصر داخل شد نسبت بخدایان مصر احترام بسیار مرعی داشت و کاهن بزرگ سائیس را بمرمت معابد فرمان داد.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۲۱/۲) و در ادامه چنین یادآور شد: «اشکانیان بسایر مذاهب نیز آزادی کامل داده بودند و در دوره ایشان پیروان ادیان بیگانه مانند یهودی و یونانی در انجام مراسم و آداب دینی خویش آزادی تام داشتند.» (شیبانی، ۱۳۱۸، ۹۰/۲) در کتاب تاریخ سال دوم دبیرستان شرح داده شد: «ایرانیان در بیشتر ادوار عهد ساسانی مردمان را در امر دین آزاد گذاشته و کسی را بجرم اینکه دین زردشتی ندارد آزار نمیکردند مگر اشخاصی که با دشمنان رابطه‌ی داشتند و خیانت میکرد.» (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۵۵)

در کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان، درباره‌ی ایران دوره‌ی اسلامی بیان شده: «شاه عباس بدون شبهه یکی از پادشاهان بزرگ و لایق میهن ماست... این پادشاه بزرگ اهتمام خاص داشت که در داخله کشور مردم بآمن و آسایش زندگی کنند و تمام حکام و مأمورین را موظف میکرد که درباره‌ی مردم راه دادگستری پیش گیرند و خود نیز شب و روز از احوال مردم بازجوئی میکرد. این پادشاه اتباع عیسوی و مسلمان را یکسان مشمول حمایت میساخت و در آن هنگام که در همه عالم تعصب مذهبی و دشمنی بر پا بود این جوانمردی و بردباری پادشاه ایران اهمیتی بسزا داشت.» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب، ۵۰) همچنین به بیان آزادی مذهبی در جوامع متمدن و جدایی امور دنیوی از امور دینی چنین پرداخته‌اند: «در دوره سابق عموماً بر این عقیده بودند که همه اتباع یک کشور باید در مسائل اساسی هم فکر و خصوصاً دارای یک مذهب و آئین باشند و وحدت مذهب را شرط یگانگی ملی میشناختند. بنابراین در هر کشور تنها یک مذهب رسمی و اجباری وجود داشت و مردم حق نداشتند از آن تخلف ورزند. مثلاً مذهب رسمی انگلیس پروتستان بود و کاتولیکها را از حمایت قانون خارج میکرد و مذهب فرانسه کاتولیک بود و پروتستانها را مورد تعقیب و آزار قرار میداد» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب: ۲۰۳)؛ همچنین اشاره شده: «فیلسوفان قرن هجدهم باین ترتیب سخت معترض گشتند... در سال ۱۷۹۱ در فرانسه آزادی مذهبی اعلام شد. از آن تاریخ بعد جنبش بر ضد سیاست مذهبی دولتها روز

| تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) | ۱۰۹

بروز توسعه یافت و آزادی عقیده و آئین تقریباً روش عمومی کشورهای متمدن گردید و بتدریج در اکثر کشورهای متمدن مذهب و دولت از یکدیگر جدا شدند.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۲۰۴) و سپس نتیجه گرفتند که یکی از دلایل پیشرفت غرب، جدا کردن دین و دولت از یکدیگر است.

۵.۲. تأکید بر علوم جدید

در گفتمان ناسیونالیسم لیبرال بر نقش علوم جدید در شناخت تمدن غرب و کنار گذاشتن اندیشه‌های سنتی تأکید می‌شد و پیرامون دال مرکزی ملت مفصل‌بندی شد. در کتاب‌های درسی تاریخ باور بر این بود که رنسانس پایه‌ی تحول در غرب بوده است و این تحول بنیادین از علوم آغاز شده است. بنابراین تاریخ تحول علوم در غرب را از قرون وسطی تا دوره‌ی معاصر به صورت کلی و درباره‌ی دوره‌ی رنسانس به تفصیل سخن گفته‌اند. در کتاب تاریخ سال دوم دبیرستان دوره‌ی رنسانس چنین توصیف شده است: «دانشمندان دوره جدید فرضیات قرون وسطی را به یکسو نهاده مشاهدات و تجربیات را پایه‌ی قواعد و قوانین کلی و صحت تتبعات علمی قرار داده در حقیقت بنیادی تازه برای علم و حکمت ایجاد کردند... در قرون وسطی چنانکه دیده‌ایم علماء بیشتر عبارات و الفاظ خود را سرگرم می‌کردند، اما در قرون جدید در پی حقیقت و معنی برخاستند» (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۳۳۶) و در ادامه آورده‌اند: «هومانیستهای قرن پانزدهم از پیشاهنگان تمدن اروپا در قرون بعد بشمار رفته‌اند.» (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۲۸۰) همچنین درباره‌ی اساس علوم جدید در تاریخ سال دوم دبیرستان چنین گفته‌اند: «تعلیمات او [بیکن] اساس علم و حکمت را بر تجربه و مشاهده قرار داده است.» (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۳۳۷) آنان از دانشمندان بزرگ پیش از انقلاب فرانسه مثل دکارت (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۳۷۷) و مونته‌سکیو (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۳۴۵) نام برده و به معرفی مختصر آنها پرداخته‌اند.

در کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان درباره‌ی بحث نظریه‌ی تکامل آورده شده: «تحقیقات لامارک (۱۷۴۴ تا ۱۸۲۹) او را باین عقیده رهبری نمود که تمام موجودات در حال تحولند و انواع موجودات در تحت تأثیر محیط یکدیگر تبدیل می‌شدند. بنابراین

لامارک کاشف حقیقی اصل تبدل و تکامل موجودات میباشد که فعلاً مقبولیت عامه دارد... روح و خلاصه تعلیمات و اکتشافات ژوفرواسن هیلر (۱۷۲۲ تا ۱۸۴۴) این بود که هیئت موجودات همه از روی یک اساس است، یعنی در همه انواع موجودات اعضاء اصلی و ترکیب آنها یکی است و تنها در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند و علم جانورشناسی فعلاً بر این عقیده استوار است.» (شیبانی، ۱۳۱۹: ۳۰۸) در ادامه در مطلبی به نام داروین اشاره می‌شود: «گذشته از داروین انگلیسی دو دانشمند عالی مقام علم حیات کلود برنار و پاستور میباشد که هر دو فرانسوی بوده‌اند.» (شیبانی، ۱۳۱۹: ۳۱۶) همان طور که مشخص است، در ادامه باید از داروین صحبت می‌شد، ولی هیچ مطلب دیگری ذکر نمی‌شود. احتمالاً به دلیل حساسیتی که نام داروین برمی‌انگیخت، نویسنده توضیحات درباره‌ی نظریه‌ی داروین را ذیل نام دو محقق کمتر شناخته شده در ایران ذکر کرده است.

۶.۲. ضدیت و غیریت

در گفتمان ناسیونالیسم لیبرال غیرهای متعددی وجود داشت که از آنها در شرایط گوناگون و برای کسب هویت‌های مختلف استفاده می‌شود. در کتاب‌های درسی تاریخ، استبداد حکومت غیرداخلی به شمار می‌رفت. همچنین گفتمان ناسیونالیسم لیبرال با برجسته کردن وقته‌ها و معنی تازه بخشیدن به آنها، «شاه» را که دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا بود، به دلیل پیوند تنگاتنگ با استبداد و تمرکز قدرت از معنی تهی کرده به حاشیه می‌راند. این حاشیه‌رانی با برجسته‌سازی حق دخالت ملت در سرنوشت خود، در اذهان سوره‌ها، سیطره‌ی گفتمان رقیب را از بین می‌برد. بنابراین در این کتاب‌ها، گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در ضدیت با استبداد حکومت هویت می‌یافت.

۶.۲. ۱. غیرت‌سازی استبداد داخلی

گفتمان‌ها هویت خود را براساس غیریت‌سازی با گفتمان حاکم شکل می‌دهند. دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا در نشانه‌ی شاه تجلی می‌یافت، اما گفتمان ناسیونالیسم لیبرال این مفهوم را تحت عنوان استبداد داخلی هدف قرار می‌داد و به غیریت‌سازی آن

می‌پرداخت. در وضعیت آن روزگار کسی نمی‌توانست درباره‌ی حکومت خودکامه و بی‌قانون ایران سخن بگوید. بنابراین در کتاب‌های درسی تاریخ به دوران گذشته‌ی ایران و جوامع دیگر توجه می‌کردند و از آن‌ها نمونه می‌آوردند.

کتاب تاریخ سال دوم دبیرستان استبداد داخلی را دلیل نبودن قانون و نظم در ایران برشمرده است: «سلسله پادشاهانی که تا کنون بذکر آنان پرداخته‌ایم عموماً بروش استبداد سلطنت مینمودند و حکومت خود را بر قاعده و قانون استوار نمیداشتند.... حکومت هیچیک از این سلسله‌ها بر پایه‌ی سازمان منظمی گذاشته نشده بود و بهمین جهت بنای سلطنتشان بزودی فرو میریخت و غالباً بمرگ موسس سلسله حکومتش از هم میپاشید» (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۱۸۸). موضوع استبداد در کتاب درسی تاریخ سال دوم دبیرستان چنین تصویر شده است: «در فرانسه از زمان پادشاهی فرانسوای اول و هانری دوم سلطنت از صورت اعتدال بیرون آمد و باستبداد مبدل شد. سلاطین قدرت مطلق یافتند و تدریجاً هر قوه‌ای که قدرت شاه را محدود میکرد نابود گشت عده مستخدمین دولت نیز فزونی یافت... در زمان فرانسوای اول مالیات نیز متحدالشکل شد و درآمد دولت مرکزیت یافت.» (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۲۹۸) در اینجا تمرکز قدرت و ممانعت از فعالیت نیروهای محدودکننده قدرت شاه، از ویژگی‌های استبداد شاه برشمرده شده است.

۲.۶.۲. برجسته‌سازی دخالت ملت در سرنوشت خود و حاشیه‌رانی استبداد و قدرت مرکزی

در واقع دال‌های مرکزی، کانون اصلی منازعات بین گفتمان‌ها است. گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا تلاش می‌کرد شاه را موتور پیش برنده‌ی جامعه به سمت مدرنیزاسیون نشان دهد و در حقیقت به پیشرفت و اصلاح از بالا به پایین باور داشت. در مقابل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در تلاش بود که با تأکید بر نقش ملت و با بالا بردن آگاهی مردم، موتور جامعه را به تحرک درآورده و به سمت مدرنیته گام بردارد. آنان برای برجسته‌سازی دخالت مردم در سرنوشت خود سیر پیدایش دموکراسی را در کتاب درسی تاریخ سال اول دبیرستان شرح می‌دهند: «گرچه این اشخاص [طبقه بازرگان و صاحبان سرمایه] از میان مردم برخاسته و

بزور بازو فرمان روائی رسیده بودند حکومت آنان موروثی نبود حقیقت اینست که این دسته وسایل ترقی یونان را آماده ساختند. یعنی مقدمات حکومت دموکراسی را فراهم آوردند.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۱۰۰/۱) در ادامه ذکر می‌کنند: «[سلن] برای سازمان کشوری هم قوانینی مقرر نمود که بموجب آن مردم حق داشتند بوسیله انتخاب مجلس شوری در امور حکومت رای داشته باشند.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۱۰۱/۱) و نیز می‌نویسد: «کلیتس که خود از اعیان بود ولی فکر آسایش عامه را در سر داشت حکومت یافت. او ترتیب حکومت را بیشتر بنفع مردم قرار داد... در ضمن قانونی گذرانید که بموجب آن مردم می‌توانستند هر سال کسانی را که هوای حکومت فردی در سر داشتند و مورد سؤظن واقع میشدند تبعید نمایند. با این روش حکومت دموکراسی رفته رفته در آتن حقیقت پیدا میکرد.» (شیبانی، ۱۳۱۸: ۱۰۲/۱)

کتاب‌های درسی تاریخ، پارلمان را بنیان آزادی و دموکراسی معرفی و آن را برجسته می‌کرد. بنابراین روند کسب حقوق مردم را در انگلستان این‌گونه شرح می‌دهد: «اشراف نورمندی انگلیس از تعدیات و بدی اخلاق و رفتار او رنجیده با مردم و طبقات مختلف شهری و رعایای ساکسونی همدست گشته بمخالفت او برخاستند و جان از ناچاری فرمان کبیر را که سرمنشأ آزادی ملت انگلیس است صادر نمود (۱۲۱۵) و در این فرمان استقرار اصول حکومت پارلمانی را در انگلیس بر عهده گرفت.» (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۲۵۳-۲۵۴) همچنین نقل می‌کند: در زمان جانشینان چارلز اول میان ملت و دولت نزاع در گرفت و ملت پیروز شد (انقلاب شکوهمند، ۱۶۸۸م) و آنها ویلیام سوم را با شرط حفظ آزادی و حقوق ملی خود به سلطنت برگزیدند. ویلیام حقوق و امتیازاتی را برای ملت انگلیس تعهد کرد که اختیارات بسیار به پارلمان می‌داد^۱ (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۳۰۷-۳۰۸). در ادامه بیان شده

۱. از آن جمله‌اند: «۱. بدون تصویب پارلمان قوانین موقوف الاجری نماید. ۲. بدون تصویب پارلمان هیچ‌گونه عوارض و مالیاتی از مردم وصول نشود. ۳. بدون تصویب پارلمان در زمان صلح سپاه زیر پرچم نیاورند. ۴. انتخابات پارلمان و نطق در آن مجلس آزاد باشد. ۵. میان دوره‌های اجلاس پارلمان فاصله نباشد. ۶. عرایض و شکایات بمقام سلطنت آزاد و مستقیم باشد. ۷. دادگستری بدون ملاحظه و با رعایت کامل بیطرفی احقاق حق نماید. ۸. معتقدات مذهبی در کشور آزاد و مذهب رسمی همان مذهب انگلیس باشد که از نفوذ پاپ خارج و در تحت ریاست عالی پادشاه گذاشته شده بود»

است: «از قرن هجدهم ترتیب حکومت پارلمانی انگلستان اینست که از میان احزاب سیاسی آنکه در کشور و در پارلمان اکثریت دارد در انگلستان حکومت میکند و هر حزب سیاسی که در اقلیت است حق حکومت ندارد و فقط با حزب اکثریت در اداره کشور مساعدت نماید..... پادشاه انگلستان از هرگونه مسئولیتی بری است، مستقیماً عملی نمیکند و هیچ حکمی از طرف او بی امضای یک وزیر مسئول صادر نمیشود. در حقیقت قوای حکومت انگلیس میان سلطنت و هیئت وزیران و پارلمان تقسیم شده است پادشاه وزیران را انتخاب و با تشخیص ایشان کارمندان دولت را منصوب و قوانین را پس از گذشتن از پارلمان امضاء مینماید.» (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۳۲۰) و نیز نوشته شده: «جلسه وزیران بدون حضور پادشاه تشکیل میشود و نخست وزیر مسئول تمام تصمیم‌های هیئت وزیران است ولی مسئولیت بتمام تعلق میگیرد... در قرن هجدهم از میان کشورهای اروپائی تنها انگلستان از استبداد دور بود و فقط ملت انگلیس میتوانستند مستقیماً در مقدرات خود مداخله کنند و هر فرد انگلیسی کشور را حقیقتاً متعلق بخود میدانست. آزادی در انگلستان بترقی آن کشور کمک نمود در قرن هجدهم جمعیت انگلستان دو برابر شد و مطبوعات ترقی کرد و آموزش و پرورش توسعه یافت.» (شیبانی، ۱۳۱۹ الف: ۳۲۱)

۷.۲. اسطوره‌سازی تمدن غرب

در نیمه‌ی دوم سلطنت رضاشاه با توجه به تغییر اوضاع داخلی ایران و مناسبات و ارتباطات جهانی، مفهوم ناسیونالیسم با بحران معنی رو به رو شد. از این رو در اذهان سوژه‌ها نیاز به گفتمان جایگزین پدید آمد تا بتواند مشکلات موجود را برطرف کند و به باز تولید معانی تازه بپردازد. در چنین وضعیتی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال، تمدن غرب را به عنوان الگوی رهایی ایران از آن شرایط برگزید؛ بنابراین در کتاب‌های درسی تاریخ توضیحات مفصلی را درباره‌ی ساختار اداری دو کشور فرانسه و انگلستان بیان می‌شود. کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان به توضیح پایه‌های فکری ساختار اداری فرانسه قبل و بعد از انقلاب پرداخته و می‌نویسد: «طرز حکومت، بر اثر نشر افکار فیلسوفان قرن هجدهم اروپا و انقلاب بزرگی که در فرانسه روی داد در طرز حکومت تغییر اساسی پدید آمد. باین معنی که در هر کشور مردم بوسیله انتخاب نمایندگان حکومت را بدست آوردند و امتیازاتی

که از پیش میان طبقات مردم وجود داشت از میان رفت و همگی در مقابل قانون مساوی گشتند. همچنین آزادی یافتند که افکار و عقاید خود را در آنچه بصلاح کشور و ملت است بوسیله سخنرانی و روزنامه نگاری منتشر سازند. بعلاوه در این عصر است که حس ملیت یعنی هم نژادی و هم زبانی برانگیخته شد و هر ملتی سعی کرد که نیروی مادی و معنوی افراد خود را یکی ساخته در کشور موروثی و اجدادی خویش حکومت و زندگی مستقلی ترتیب دهد.» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب: ۲۰۰) در ادامه شرح می‌دهد: «نخستین قانون اساسی، این قانون که معروف بقانون اساسی سال ۱۷۹۱ است کشور فرانسه را دارای حکومت مشروطه کرد و قوه مقننه و مجریه و قضائیه را از یکدیگر تفکیک نمود و فقط حقی که برای شاه قائل شدند این بود که میتوانند اجرای بعضی قوانین را مدتی بتعویق بیندازد... قانون اساسی در مقدمه کلیاتی داشت مرسوم به اعلان حقوق بشر که شامل شرح اصولی از آزادی و مساوات و حکومت ملی بود. بنابراین اقدامات نمایندگان طبقه سوم دو انقلاب بزرگ تولید کرد یکی انقلاب سیاسی و دیگری انقلاب اجتماعی. انقلاب سیاسی همانا از میان رفتن سلطنت استبدادی و مداخله یافتن نمایندگان ملت در کار حکومت بود. انقلاب اجتماعی نیز همه مردم را در مقابل قانون برابر ساخت و امتیازهایی را که طبقه روحانیان و بزرگان از دیرگاهی برای خود ایجاد کرده بودند از میان برداشت.» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب: ۲۰۹) در بخش دیگری از کتاب نوشته شده است: «هر چند ناپلئون فتوحات درخشان کرد و اسباب سرافرازی فرانسویان شد ولی امپراطوری او تنها بنیروی زور تشکیل گشت و هیچ ارتباط طبیعی میان اقوامی که او باطاعت خود آورده بود وجود نداشت... از طرف دیگر گروهی از فرانسویان از اینکه ناپلئون آزادیهای سیاسی را الغاء کرده بود و بی مشاوره نمایندگان ملت حکومت میکرد از او ناراضی گشتند.» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب: ۲۲۳) و نیز ذکر شده: «بموجب قانون اساسی ۱۸۷۵ قوه مجریه بیک رئیس جمهور سپرده شد که او را مجلس ملی مرکب از وکلای مجلس نمایندگان و مجلس سنا انتخاب میکند و مدت ریاستش هفت سال است.» (شیبانی، ۱۳۱۹ ب: ۲۲۷)

در کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان همچنین پایه‌های فکری ساختار اداری انگلستان چنین توصیف شده است: «حکومت انگلستان همواره بدست رئیس اکثریت مجلس

نمایندگان میباید که شاه او را مأمور تشکیل هیئت وزیران مینماید. بنابراین اختیار حکومت با افکار عمومی است.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۲۲۹) به نظر مولفان کتاب ملکه ویکتوریا «با اینکه بسیار اقتدارطلب بود هیچگاه مانع اصلاحات عمومی و سیر تکاملی حکومت ملی انگلستان نگردید.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب، ۲۳۰) و «درایت و فطانت پادشاهان انگلیس و فراست سیاسی ملکه ویکتوریا و ادوارد هفتم و روش متین و بیطرفانه آنان موجب گردیده که پادشاهان انگلیس همواره فوق احزاب قرار گرفته‌اند و باین ترتیب اقتدارهای سلطنتی بسیار محکم و صداقت و صمیمیت ملت نسبت بدودمان سلطنت روز افزون است.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۲۳۱) و در بخش دیگر بیان شده: «انگلستان از دیرگاه حکومت پارلمانی داشت باین معنی که اکثریت مجلس هر عقیده و رایی که داشت بصورت قانون درمی آوردند و دولت هم که برگزیده همان اکثریت بود آن قوانین را اجرا میکرد» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۲۳۵)، آن دو حزب، آزادیخواهان و حزب محافظه‌کار بوده است. «در نتیجه کثرت کارخانها و افزایش کارگرا خیراً حزب سومی بنام حزب کارگر نیز در انگلستان تشکیل یافته که طرفدار بهبودی بخشیدن در وضع کارگران و تعیین حداکثر ساعات کار و حداقل مزد ایشان است.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۲۳۲) همچنان در ادامه‌ی کتاب آمده است: «این عیوب اساسی موجب شده بود که در آغاز قرن نوزدهم مجلس انگلستان نماینده اکثریت مردم کشور نبود. بلکه در حقیقت نمایندگان آنرا جماعتی از ملاکین و توانگران انتخاب میکردند و البته قوانین چنین مجلسی تنها به منفعت این طبقه وضع میشد.» (شیبانی، ۱۳۱۹ب: ۲۳۶)

کتاب تاریخ سال دوم دبیرستان، الگو برداری از تمدن غرب را مسیر پیشرفت و ترقی دانسته و دوره‌ی پطرکبیر را به دلیل پذیرش تمدن غرب دوره‌ی درخشان و با عظمت روسیه ذکر می‌کند: «پطرکبیر نه تنها روسیه را در ردیف دول بزرگ اروپائی داخل نمود بلکه اوضاع اجتماعی و اخلاق قدیمی ملت روس را نیز تغییر داد و تمدن اروپای غربی را بمردم روسیه تحمیل کرد.» (شیبانی، ۱۳۱۹الف: ۳۲۶)

۸.۲. هژمونی

در اواخر دوره‌ی رضاشاه گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا با بحران مشروعیت مواجه شد. به این ترتیب دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا به تدریج هژمونی‌اش را از دست داد و در نهایت زمینه‌ی لازم برای هژمونیک شدن گفتمان ناسیونالیسم لیبرال فراهم آمد. در کتاب‌های درسی تاریخ چاپ وزارت معارف که بر مبنای گفتمان ناسیونالیسم لیبرال و گفتمان حکومت مفصل‌بندی شده بود، می‌توان نشانه‌های ساختارشکنی گفتمان حکومت را دید. در شهریور ۱۳۲۰ نیروهای بیگانه ایران را تصرف کردند. استبداد دوران رضاشاهی تضعیف شد. گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا هژمونی‌اش را از دست داد. حضور نیروهای نظامی شوروی و انگلستان حس ناسیونالیسم ایرانیان را تقویت کرد. همچنین خلأ قدرت متمرکز، تقویت و احیاء نهادهای دموکراسی مانند مجلس، احزاب و مطبوعات را موجب شد. پس از خروج نیروهای بیگانه از ایران، به دلیل ضعف نسبی شاه جوان از یک سو و قدرت نهادهای دموکراسی از سوی دیگر، گفتمان ناسیونالیسم لیبرال رونق گرفت و هژمونیک شد. اوج این هژمونی در نهضت ملی شدن صنعت نفت نمود کرد.

نتیجه‌گیری

باورهای ناسیونالیسم لیبرال، تحت تأثیر نظرات روسو، در قالب حاکمیت و اراده‌ی مردم بیان می‌شود. دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در نقطه‌ی مقابل دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا قرار داشت. گفتمان ناسیونالیسم لیبرال با تأکید بر ملت به دنبال نوعی مشروعیت‌بخشی از پایین به بالا بود و آرمان‌های خود را در قدرت و حقوق ملت می‌دید. در کتاب‌های درسی تاریخ هسته‌ی مرکزی گفتمان ناسیونالیسم لیبرال را ملت ایران تشکیل می‌داد که در نظام معنایی گفتمان به دال‌های دیگر یعنی استقلال، آزادی بیان، آزادی دینی، میهن‌دوستی و مظاهر تمدن جدید غرب معنی می‌دادند.

گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ با غیریت‌سازی استبداد و برجسته کردن حق دخالت ملت در سرنوشت خود و دادن معنی تازه به وقته‌های خود هویت می‌یافت. همچنین «شاه» دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا را به دلیل پیوند

| تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) | ۱۱۷

تنگاتنگ با استبداد، از معنی تهی کرده به حاشیه می‌راند. در اواخر دوره‌ی پهلوی اول، نیاز به گفتمان جایگزین در اذهان سوژه‌ها پدید آمد. از این رو گفتمان ناسیونالیسم لیبرال برای برطرف کردن مشکلات موجود، به بازتولید معانی تازه پرداخت و تمدن غرب را الگوی رهایی ایران از آن وضعیت معرفی کرد.

گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در سال‌های اولیه حکومت پهلوی، تحت تأثیر هژمونی گفتمان حاکم به حاشیه رانده شد، ولی در اواخر حکومت رضاشاه به تدریج، با روند رو به افول و ساختارشکنانه گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا، بار دیگر مفصل‌بندی شد. هر چه به شهریور ۱۳۲۰ نزدیک شدیم، از هژمونی گفتمان حاکم کاسته شد. با اشغال ایران استبداد داخلی از میان رفت و در نتیجه گفتمان ناسیونالیسم اقتدارگرا هژمونی‌اش را از دست داد. اوضاع ایران زمان اشغال بیگانگان، حس ناسیونالیسم را تقویت کرد و خلع استبداد تقویت و احیاء نهادهای دموکراسی را موجب شد. بعد از خروج نیروهای بیگانه از ایران، بی‌میلی شاه جوان به اقتدارگرایی و قدرت گرفتن نهادهای دموکراسی به هژمونیک شدن گفتمان ناسیونالیسم لیبرال انجامید که اوج آن در نهضت ملی شدن صنعت نفت بود.

منابع و مآخذ

- آصف، محمدحسن (۱۳۸۴)، *مبانی/ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اشرف نظری، علی (بهار و تابستان ۱۳۸۶)، «ناسیونالیسم و هویت ایرانی مطالعه موردی دوره‌ی پهلوی اول»، *مجله‌ی پژوهش حقوق و سیاست*، شماره‌ی ۲۲، سال ۹، صص ۱۴۱-۱۷۲.
- اکبری، محمدعلی (تابستان و پاییز ۱۳۹۱)، «پروژه ملت‌سازی عصر پهلوی اول در متون آموزشی تاریخ»، *مجله‌ی تاریخ ایران*، شماره‌ی ۷۰/۵، صص ۳۳-۵۹.
- امیرارجمند، سعید (۱۳۸۳)، «قانون اساسی» انقلاب مشروطه، از سری مقالات *دانشنامه/ایرانیکا*، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه‌ی پیمان متین، تهران: امیرکبیر، صص ۹۹-۱۱۳.
- دایرة المعارف ناسیونالیسم، (۱۳۸۳)، زیر نظر الکساندر ماتیل، ترجمه‌ی کامران فانی و محبوبه مهاجر، جلد ۱، تهران: وزارت امور خارجه.
- رشیدیاسمی، غلامرضا (۱۳۰۹)، *تاریخ ایران برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدائی*، طهران: مطبعه‌ی روشنائی (وزارت معارف).
- رشیدیاسمی، غلامرضا (۱۳۱۶)، *تاریخ ایران برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدائی*، طهران: شرکت طبع کتاب (وزارت معارف).
- سلطانی، علی اصغر (زمستان ۱۳۸۳)، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، *مجله‌ی علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم، شماره‌ی ۲۸، صص ۱۵۳-۱۸۰.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۹۴)، *قدرت، گفتمان و زبان*، تهران: نشرنی.
- شکور قهاری، معصومه، محمدعلی اکبری (بهار ۱۳۹۳)، «وجوه کانونی ایرانیت در متون درسی عصر پهلوی اول (کتب تاریخ، جغرافیا و ادبیات فارسی)»، *مجله‌ی مطالعات تاریخ فرهنگی* (پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ)، شماره‌ی ۱۹، سال ۵، صص ۶۹-۹۱.
- شبیانی، عبدالحسین و دیگران (۱۳۱۸)، *کتاب تاریخ سال اول دبیرستانها*، ۲ مجلد، تهران: چاپخانه مجلس (وزارت فرهنگ).
- شبیانی، عبدالحسین و دیگران (۱۳۱۹)، *کتاب تاریخ سال دوم دبیرستانها*، تهران: شرکت چاپخانه تابان (وزارت فرهنگ).
- شبیانی، عبدالحسین و دیگران (۱۳۱۹)، *کتاب تاریخ سال سوم دبیرستانها*، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران (وزارت فرهنگ).
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۶)، *ایرانیت، ملیت، قومیت*، تهران: جهان کتاب.

| تحلیل گفتمان ناسیونالیسم لیبرال در کتاب‌های درسی تاریخ (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) | ۱۱۹

- صدرایی، رقیه و معصومه صادقی (بهار ۱۳۹۷)، «تحلیل گفتمان ناسیونالیستی» در مجموعه اشعار احمد شاملو (بر مبنای نظریه تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه)، متن پژوهی ادبی، شماره ۷۵، سال ۲۲، صص ۱۷۵-۲۰۶.
- کاتم، ریچارد (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: انتشارات کویر.
- کسرای، محمدسالار، علی پوزش شیرازی (۱۳۸۸ پاییز)، «نظریه گفتمان لاکلا و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، *فصلنامه‌ی سیاست*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳، دوره ۳۹، صص ۳۳۹-۳۶۰.
- لاکلاو، ارنستو و شانتال موفه (۱۳۹۳)، *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال*، ترجمه‌ی محمد رضایی، تهران: ثالث.
- معظم‌پور، اسماعیل (۱۳۸۳)، *نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه*، ویراستار مصطفی فیض، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مقدمی، محمد تقی (بهار ۱۳۹۰)، «نظریه تحلیل گفتمان لاکلو و موف و نقد آن»، *مجله‌ی معرفت فرهنگی اجتماعی*، شماره ۲، سال ۲، صص ۹۱-۱۲۴.
- مک دائل، دایان (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*، ترجمه‌ی حسین علی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- وطن‌دوست، غلامرضا، سیمین فصیحی، زهرا حامدی (بهار ۱۳۸۸)، «نمودهای ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ دوره‌ی پهلوی اول»، *فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، شماره ۱، سال ۱۹، پیاپی ۷۶، صص ۱۸۱-۲۰۵.
- هوارث، دیوید (پاییز ۱۳۷۷)، «نظریه گفتمان»، ترجمه‌ی سیدعلی اکبر سلطانی، *مجله‌ی علوم سیاسی*، شماره ۲، دانشگاه باقرالعلوم، صص ۱۵۶-۱۸۳.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۹۳)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- ؟ (۱۳۱۱)، *کتاب دوم ابتدائی*، وزارت معارف، طهران: مطبعه‌ی مجلس.
- ؟ (۱۳۱۶)، *کتاب سوم ابتدائی*، وزارت معارف، طهران: شرکت چاپخانه فرهنگ ایران.
- Ansari, Ali M (2003), *Modern Iran since 1921, The Pahlavis and After*, Longman, London.
- Heywood, Andrew, (2017), *Political Ideologies*, Sixth Edition, Red Globe press, UK.
- Laclau, Ernesto and Mouffe, Chantal, (1985), *Hegemony and Socialist Strategy (Towards a Radical Democratic Politics)*, Verso, New York.

Sources Transliteration

Sources in Persian

- Āṣef, Moḥammad Ḥasan (1384 Š.), *Mabānī-e Ūdeoložik-e Hokūmat dar Dawrān-e Pahlavī*, Tehran: Emtešārāt-e Markaz-e Enqelāb-e Edlāmī. [In Persian]
- Ašrafī Nazārī, ‘Alī (1386 Š.), “Nāšionālīsm wa Howwīat-e Īrānī Moṭāle’a-ye Moredī Dawra-ye Pahlavī I”, *Majāla-ye Pežūheš-e Hoqūq wa Sīāsāt*, No 22, 9, pp. 141-172. [In Persian]
- Akbarī, Moḥammad ‘Alī (1391 Š.), “Prože-ye Mellatsāzīe ‘Ašr-e Pahlavī I dar Motūn-e Āmūzesī-e Tārīk”, *Majāla-ye Tārīk-e Īrān*, No. 70/5, pp. 33-59. [In Persian]
- Amīrarjmand, Saīd (1383 Š.), “Qānūn-e Asāsī” Enqelāb-e Mašrūteh, from Encyclopedia Iranica articles, edited by Eḥsān yāršāter, translated by Paymān Maṭīn, Tehran: Amīr Kabīr, pp. 99-113. [In Persian]
- Kasrānī, Moḥammad Sālār; ‘Alī Pūzeš Šīrāzī (1388 Š.), “Nazarīyeh Goftemān-e Laclau and Mouffe Abzārī Kārāmad dar Fahm wa Tabīn-e Padīdehā-ye Sīāsī”, *Fašlmāmeḥ-ye Sīāsāt Daneškadeh-ye ‘Olūm wa Hoqūq-e Sīāsī*, No. 3, 39, pp. 339-360. [In Persian]
- *Ketāb-e Dovvom-e Ebtedāī*, (1311 Š.), Wezārat-e Ma’āref, Tehran: Maṭb’a-ye Maḵles. [In Persian]
- *Ketāb-e Sevvom-e Ebtedāī* (1316 Š.), Wezārat-e Ma’āref, Tehran: Šerkat-e Čāpkāneh Farhang-e Īrān. [In Persian]
- Rašīd Yāsemī, Ġolāmrezā (1309 Š.), *Tārīk-e Īrān barā-ye Tadrīs dar Sāl-e Panjom wa Šešom-e Ebtedāī*, Tehran: Maṭba’e Rawšanāī (Wizārat-e Ma’āref). [In Persian]
- Rašīd Yāsemī, Ġolāmrezā (1316 Š.), *Tārīk-e Īrān barā-ye Tadrīs dar Sāl-e Panjom wa Šešom-e Ebtedāī*, Tehran: Šerlat-e Ṭab’-e Ketāb (Wizārat-e Ma’āref). [In Persian]
- Solṭānī, ‘Alī Ašḡar (1394 Š.), *Qodrat, Goftemān wa Zabān*, Tehran: Našr-e Nai. [In Persian]
- Solṭānī, ‘Alī Ašḡar (1383 Š.), “Taḥlīl-e Goftemān be Maṭābeh-e Nazrīyyeh wa Raveš”, *Majāla-ye ‘Olūm-e Sīāsī Dānešgāh-e Bāqer al-‘Olūm*, No. 28, pp. 153-180. [In Persian]
- Šakūrī Qahārī, Ma’sūmeh; Moḥammad ‘Alī akbarī (1393 Š.), “Wojūh-e Kānūnī-e Īrānīat dar Motūn-e ‘Ašr-e Pahlavī I (Kotob-e Tārīk, Joḡrāfiā wa Adabīāt-e Fārsī)”, *Moṭāle’āt-e Tārīk-e Farhangī*, No. 19, 5, pp. 69-91. [In Persian]
- Šaybānī, ‘Abdulḥosayn (et. al.) (1318 Š.), *Ketāb-e Tārīk-e Sāl-e Avvāl-e Dabīrestānhā*, 2 Vols. Tehran: Čāpkāneh-ye Maḵles (Wezārat-e Farhang). [In Persian]
- Šaybānī, ‘Abdulḥosayn (et. al.) (1319 Š.), *Ketāb-e Tārīk-e Sāl-e Dovvom-e Dabīrestānhā*, 2 Vols. Tehran: Čāpkāneh-ye Tābān (Wezārat-e Farhang). [In Persian]
- Šaybānī, ‘Abdulḥosayn (et. al.) (1318 Š.), *Ketāb-e Tārīk-e Sāl-e Sevvom-e Dabīrestānhā*, 2 Vols. Tehran: Čāpkāneh-ye Bānk-e Mellī-e Īrān (Wezārat-e Farhang). [In Persian]
- Šīrāzī, Ašḡar (1396 Š.), *Īrānīāt, Mellīat, Qawmīat*, Tehran: Ġahān-e Ketāb. [In Persian]
- Šadrānī, Roqayeh; Ma’sūmeh Šādeqī (1397 Š.), “Taḥlīl-e Goftemān-e Našionālīstī dar Majmū’e Aš’ār-e Aḥmad Šāmlū (bar Mabnā-ye Mazārīye Taḥlīl-e Goftemān-e Laclau and Mouffe)”, *Matn Pežūhī-e Adabī*, No. 75, 22, pp. 175-206. [In Persian]
- Mo’azmpūr, Esālī (1383 Š.), *Naqd wa Barrasī-e Nasionalism-e TaḡadodKāh dar*

'*Aṣr-e Reżā Šāh*, Edited by Moṣṭafā Fayż, Tehran: Markaz-e Asnād-e Enqelāb-e Eslāmī. [In Persian]

- Moqadamī, Moḥammad Taqī (1390 Š.), "Naẓarīyeh Taḥlīl-e Goftemān-e Laclau and Mouffe wa Naqd-e Ān", *Majala-ye Ma'refat-e Farhangī Ejtemā'ī*, No. 2, 3, pp. 91-124. [In Persian]
- Waṭandūst, Ġolāmreżā; Sīmīn Faṣīḥī; Zahrā Ḥāmedī (1388 Š.), "Nemūdhā-ye Nāسیونālism dar Ketābhā-ye Darsī-e Tāriḳ-e Dawre-ye Pahlavī I", *Faṣlnāmeḥ-ye Tāriḳnegarī wa Tāriḳnegārū*, No. 1, 19 (76), pp. 181-205. [In Persian]

Sources in English

- Ansari, Ali M. (2003), *Modern Iran since 1921, The Pahlavis and After*, London: Longman.
- Cottam, Richard W. (1964), *Nationalism in Iran*, Pittsburgh: University of Pittsburg Press.
- Heywood, Andrew, (2017), *Political Ideologies*, UK: Red Globe Press.
- Howarth, David (2005), "Applying Discourse Theory: the Method of Articulation", in David Howrath, J. Torfing (eds) *Discourse Theory in European Politics*, London: Palgrave Macmillan.
- Jørgensen, Marianne; Louise Phillips (2002), *Discourse Analysis as Theory and Method*, London: Sage Publication.
- Laclau, Ernesto; Mouffe, Chantal, (1985), *Hegemony and Socialist Strategy (Towards a Radical Democratic Politics)*, New York: Verso.
- Macdonell, Diane (1986), *Theories of Discourse: An Introduction*, John Willey & Sons.
- *Encyclopedia of Nationalism*, edited by Alexander Motyl, Vol. 1, Academic Press.